

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

گفته شد ملاک در ارتداد فطری را باید با توجه به روایات پیدا کنیم در مقابل کلامی که صاحب جواهر (قدس سره) داشت که فرمود در جایی کسی که «ولد علی الاسلام»، اما در حین بلوغ اظهار اسلام نکند، «ثم ارتد»، اینجا صدق لغوی ارتداد نمی‌کند.^[1] ما مناقشه کرده و گفتیم در اینجا جایی برای مراجعه به لغت نیست، بلکه باید دید آیا از روایات و آیات این شرط در مرتد فطری استفاده می‌شود (که بعد از این‌که در حین انعقاد نطفه، پدر و مادر یا احدهما مسلمان هستند، حین البلوغ هم باید اظهار اسلام کند، بعد اگر مرتد شد، این می‌شود مرتد فطری) یا خیر؟

دیدگاه محقق اردبیلی (قدس سره)

ایشان نیز در کتاب مجمع الفائده معتقد است که باید به روایات رجوع کرده و می‌فرماید: «و المشهور أن له قسمين»؛ مرتد دو قسم است، «فطري و ملي و المشهور في تعريف الاول هو المرتد الذي ارتد بعد ان ولد على الاسلام أي ولد واحد ابويه مسلم»، تا این‌که می‌فرماید: «و مأخذ التعريفين ليس اللغة فإن معناهما اللغوي ليس ذلك»؛ این کلمه فطری و ملی با آنچه در لغت آمده اصلاً ارتباطی ندارد، در لغت فطرت به معنای خلقت است اما اینجا این نیست، ملی به یک معنای دیگری است.

ایشان حتی می‌فرماید: کسی نگوید که این معنا، اصطلاح فقهای هم هست، «و ليس باصطلاح ايضاً»؛ این عنوان اصطلاح فقهای هم ندارد، «و لا يكون لأهله أن يصطلح، بل لابد أن يكون مأخوذاً من الشرع فإن لكل واحدٍ منهما احكاماً مخصوصة شرعية»، همین که ما نیز گفتیم باید برویم سراغ روایات ببینیم از روایات آیا این شرط استفاده می‌شود که وقتی بالغ شد باید «اظهر الاسلام» یا خیر؟ نمره‌اش در اینجا ظاهر می‌شود که اگر این شرط را لازم ندانیم این کسی که «ولد علی الاسلام» به مجرد البلوغ هم کافر شد مرتد فطری می‌شود، اما اگر این شرط را لازم دانستیم می‌گوئیم چنین آدمی مرتد فطری نیست ولو حین انعقاد نطفه‌اش پدر و مادر یا احدهما مسلمان باشند.

بررسی روایت اول

اولین روایت، موثقه عمار سباطی است که در جلد 28 وسائل الشیعه در کتاب الحدود ابواب حد المرتد باب اول حدیث 3 است.

وَبِإِسْنَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ أَرْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نُبُوَّتُهُ وَ كَذَبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ أَمْرَاتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ (يَوْمَ

ارْتَدَّ وَ يُقْسَمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَتِيبُهُ.^[2]

مرحوم اردبیلی درباره این روایت می‌گوید: «ذلک غیر معلوم آنه المفتی به بل المشهور أن قتله إلى الامام كما يشعر به آخر هذه»^[3]؛ یعنی آخر روایت اشعار به این مطلب دارد که در آخر روایت می‌گوید: «و علی الامام أن یقتله و لا یتتیبه».

در روایت آمده: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ؛ يَا بَايِدَ «مُسْلِمِينَ» بَاشَدَ كَهْ بَه نَظَرِ مِی‌رَسَدِ اَیْنِ دَرَسْتِ اسْت؛ چُونِ مِی‌خَوَاهَدِ بَیْنِ مُسْلِمِیْنِ یَعْنِیْ پَدَرِ وَ مَادَرَشِ مُسْلِمَانِ بَاشَدِ، «وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا (ص) نُبُوَّتَهُ وَ كَذِبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ»، احکام مرتد فطری را می‌گوید که دم او مباح است. یکی از قیودی که در مرتد فطری است این است که آیا پدر و مادر هر دو باید مسلمان باشند یا یکی کافی است؟ مشهور می‌گویند احدهما کافی است ولی این روایت ظهور در اسلام هر دو دارد (در آن کلمه «مُسْلِمِیْنِ» آمده).

«و امراًته بآننه منه یوم ارتد»؛ تا مرتد می‌شود زنش جدا می‌شود، «و یقسّم ماله علی ورثته»؛ مالش هم تقسیم می‌شود، «تعتد امراًته عده المتوفی عنها زوجها»؛ زنش هم باید عده وفات بگیرد، «و علی الامام أن یقتله و لا یتتیبه»؛ امام (قدس سره) هم نمی‌تواند او را توبه بدهد؛ یعنی در مرتد فطری توبه دادن معنا ندارد و بلافاصله باید او را به قتل برسانند. شاهد اینجا چیست؟

دیدگاه فقیهان درباره روایت

مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی در مصباح الهدی می‌گوید: شاهد این است که موضوع «المسلم المرتد عن الاسلام» است، می‌گوید «کل مسلم بین مسلمین یا مسلمین ارتد عن الاسلام»، مرحوم آملی می‌فرماید: این اسلام ظهور در اسلام حقیقی دارد و اسلام حقیقی وقتی است که این بچه بالغ بشود «و اظهر الاسلام، اظهر قولاً یا اظهر عملاً» فرقی نمی‌کند. این «ارتد عن الاسلام» شامل اسلام حکمی نمی‌شود.^[4]

این بچه از زمان ولادت که نطفه‌اش منعقد شده، پدر و مادر یا احدهما مسلمان بودند ما می‌گوییم این بچه همین‌طور محکوم به اسلام است تا زمان بلوغ، اگر زمان بلوغ بلافاصله کافر شد، می‌شود «ارتد عن الاسلام الحکمی»، نه اسلام حقیقی. ایشان به این کلمه استشهاد کرده است. از عبارات صاحب جواهر (قدس سره) استفاده می‌شود خود کلمه «مسلم» ظهور در این دارد که «من اختار الاسلام» و «کل مسلم» ظهور در اظهار اسلام و اختیار اسلام دارد.^[5]

مرحوم والد ما در تفصیل الشریعه روی کلمه «مسلم» شاهد آورده و می‌فرماید: کلمه مسلم ظهور در مسلم بالاصالة دارد «و هو الذی اختار الاسلام بعد بلوغه و لا یشمل المسلم بالتبع»؛ مسلم تبعی یعنی مسلمان حکمی را شامل نمی‌شود. بعد ایشان می‌فرماید: «و الا لکان اللزیم أن یكون ارتداد الطفل موجباً لترتب الآثار المذكورة فی الروایة»؛ اگر این مسلم در اینجا شامل این بچه هم بشود («ارتد» یعنی این بچه «ارتد»)، لازمه‌اش این است که احکامی که در این روایت آمده بر ارتداد طفل مترتب بشود در حالی که هیچ کس قائل به این سخن نشده است.^[6]

به نظر ما مهم همین است این بچه‌ای که در حین انعقاد نطفه محکوم به اسلام است تا زمان بلوغ ظرف برای اسلام تبعی است، به مجرد این‌که بالغ شد «ولو لم یظهر الاسلام»، اما الآن اسلام بالاصالة و اسلام حقیقی است و الآن به او مسلمان می‌گویند. به بیان دیگر، اگر یک بچه‌ای به حد بلوغ رسید اما «لم یظهر الاسلام»، آیا به او «مسلم» نمی‌گویند؟ به او مسلم می‌گویند. لذا «کل مسلم بین مسلمین» اطلاق دارد؛ یعنی روایت عمار ساباطی از حیث این شرط که ما بگوئیم اظهار اسلام بکند یا نکند اطلاق دارد، برخلاف صاحب جواهر، مرحوم آملی و مرحوم والد ما که همه از روایت اظهار اسلام را فهمیدند.

در سند روایت عمار ساباطی است که درباره او سه بحث وجود دارد:

1. یک بحث از حیث مذهب اوست؛ چون مرحوم اردبیلی صاحب مجمع الفائده می‌گوید: این روایت «ضعیفه بعمار» و از همین جهت روایت را رد می‌کند.

2. یک بحث هم راجع به وثاقت اوست.

3. بحث سوم آن است که آیا روایاتش معتبر است یا نه؟ زیرا ممکن است کسی موثق باشد ولی روایاتش معتبر نبوده و مضطرب الحدیث باشد.

1. بررسی مذهب عمار ساباطی

درباره مذهب عمار ادعای اجماع بر فطحی بودنش شده است، اما بعضی‌ها هم قائل‌اند به این‌که یا هیچ وقت فطحی نبوده یا اگر هم فطحی بوده از فطحیت برگشته است. به نظر ما قرائن فطحی بودن وی فراوان است و ادله فطحی بودن او که توسط علمای زیادی بیان شده و بسیاری از بزرگان شهادت بر فطحی بودنش می‌دهند. لذا به نظر ما فطحی بودن عمار بن موسی صحیح است، اما برخی مانند حاجی نوری در مستدرک می‌گویند: از فطحی بودنش برگشته^[7]، ولی فطحی بودنش و حتی کافر بودنش با وثاقتش منافات ندارد و قابل جمع است. تعبیر حاجی نوری می‌گوید: «فی حکم الامامی»؛ یعنی درست است که فطحی است اما فی حکم الامامی است.

2. بررسی وثاقت عمار ساباطی

درباره وثاقت وی باید گفت: نجاشی وی را توثیق کرده^[8]، شیخ طوسی در تهذیب توثیق کرده، اما در استبصار تضعیف کرده است. شیخ طوسی (قدس سره) در تهذیب می‌گوید: «وقد ضعفه جماعة من اهل النقل و ذکرُوا أنَّ ما ینفرد بنقله لا یعمل به لأنه کان فطحياً غیر انا لا نطعن علیه بهذه الطریقه»؛ ما طعن بر او نمی‌زنیم به خاطر فطحی بودنش، «لأنه و إن کان كذلك فهو ثقة فی النقل»؛ اگرچه در مذهب فطحی است اما در نقل ثقة است.^[9]

اما شیخ طوسی (قدس سره) در استبصار در باب سهو در صلاة مغرب ذیل روایتی می‌گوید: «ان عمار الساباطی ضعیف فاسد المذهب لا یعمل علی ما یختص بروایت»^[10]، اما در باب بیع الذهب و الفضه (همان سخن خود در تهذیب را آورده و) می‌گوید: «و قد ضعفه جماعة من اهل النقل و ذکرُوا أنَّ ما ینفرد بنقله لا یعمل علیه لأنه کان فطحياً فاسد المذهب غیر انا لا نطعن علیه بهذه الطریقه»؛ یعنی در یک جای استبصار تضعیف کرده و در جای دیگر توثیق کرده است.

بحثی که در اینجا وجود دارد آن است که نجاشی در رجالش تصریح می‌کند که ثقة در روایت است، اما شیخ طوسی دو قول دارد، در تهذیب توثیق می‌کند و در استبصار یک جا تضعیف و یک جا هم توثیق کرده، در اینجا چه باید کرد؟ سه احتمال در اینجا وجود دارد:

1. یا این‌که بگوییم در اینجا شیخ طوسی قول خودش با قول خودش رد شده و تهذیب و استبصار با هم تهاافت دارد و لذا کاملاً شیخ طوسی را کنار می‌گذاریم و توثیق نجاشی را باید گرفت؟ (این یک بحثی است که مرحوم خوئی در کتاب اجتهاد و تقلید اشاره فرمودند). لذا اگر یک نفر مثل شیخ طوسی درباره یک راوی دو قول دارد، هم تضعیف دارد و هم توثیق دارد، بعد شخص

دیگری مثل نجاشی فقط یک توثیق دارد آیا ما بگوئیم این تضعیف و توثیق با هم تعارض می‌کنند و کنار می‌رود؟ فقد بقی توثیق واحد که برای نجاشی است؟

2. یا این‌که باید بگوئیم در آن شخص اول آن حرف مقدم و مؤخرش را ملاک قرار داده و بگوئیم شیخ طوسی اگر در استبصار تضعیف کرده او را ملاک قرار بدهیم و بعد این تضعیف را با توثیق نجاشی معارض قرار داده و بگوئیم شیخ طوسی از آن حرفش در تهذیب عدول کرده و در تهذیب توثیق داشته و بعداً در استبصار نظرش عوض شده و تضعیف کرده، پس شیخ طوسی می‌شود جزء مضعّفین، پس با توثیق نجاشی با هم تعارض پیدا می‌کند؟

نکته شایان ذکر آن است که در خود استبصار هم دو قول دارد، مخصوصاً در مباحث مؤخرش که در بحث ذهب و فضه است توثیقش را ذکر کرده؛ یعنی اگر در بحث صلاة مغرب گفته «کان ضعیفاً فاسد المذهب» باز در خود استبصار که بعداً توثیق کرده. لذا در فهرست هم شیخ طوسی توثیق کرده که مختص به رجال است یعنی کتاب روایی نیست.^[11]

3. یک احتمال هم این است که عقلاً می‌گویند: قول متأخرش را بپذیرید و متقدم را کنار بگذارید و قول متأخرش قول متقدم را از بین می‌برد و ملاک همان متأخر است. اگر گفتیم قول متأخر شیخ طوسی تضعیف است با توثیق نجاشی تعارض می‌کند و اگر گفتیم قول متأخر شیخ طوسی توثیق است که با توثیق نجاشی دو تا می‌شود و بیّنه می‌شود. این بحث علمی‌اش همین است که ظاهراً عقلاً همین کار را می‌کنند، در جایی که تقدم و تأخر مشخص است قول متأخر را ملاک قرار می‌دهند.

بنابراین هم نجاشی، هم شیخ مفید^[12]، هم شیخ طوسی در الفهرست (که گفته: «أن کتابه جیدٌ معتمدٌ»)، قرائنی است که روی مبنایی که ما در حجیت قول رجالی از باب ظنّ در موضوع داریم، ظنّ به وثاقت عمار ساباطی پیدا می‌کنیم، اما عجیب این است که ابن ادریس در سرائر درباره عمار (در یک جایی خبری را نقل می‌کند) می‌گوید: «اعتماداً علی خبر رواه عمار الساباطی و عمار هذا فطحی المذهب کافرٌ ملعون»^[13]، خیلی تعبیر تندی آورده است، اما از آن طرف جزء عبارت معروفی است که «من اصحاب الاصول المعروفة»، مرحوم بحر العلوم^[14] هم در رجالش دارد: «و من جملة الفقهاء و الرؤساء و الاعلام المأخوذ عنهم الحلال و الحرام»، 443 روایت دارد.

به نظر ما فطحی بودن عمار بن موسی صحیح است و همچنین بحثی در وثاقت او با توجه به قرائنی که بیان شد وجود ندارد.

3. بررسی اعتماد به روایات عمار ساباطی

بحث سوم درباره عمار این است که آیا روایاتش قابل اعتماد است یا نه؟ برخی می‌گویند: ما اعتماد نمی‌کنیم «لأنه فطحی»، اما برخی می‌گویند: «لأنه ينقل الغرائب»^[15] یا «تفرّد بالغرائب»^[16]، تعبیر دیگر این است که ضبط ندارد، یک تعبیر دیگر این است که دائماً نقل به معنا می‌کرده و لذا اختلال در متن در روایات عمار زیاد است. بعضی‌ها که خیلی با عمار ساباطی مخالف بودند گفته‌اند: اصلاً ما این را ضرب المثل قرار دادیم و هر وقت می‌خواهیم روایت کسی به درد نمی‌خورد می‌گوئیم این روایت مثل روایت عمار می‌ماند! اینقدر او را از جهت عدم اعتنای به روایاتش توصیف می‌کنند.

در اینجا باید یک کار میدانی بشود ما که می‌گوئیم عمار مضطرب الحدیث است، اخلال، تشویش، اضطراب، در همین روایت هم مرحوم اردبیلی می‌فرماید: اول و آخر روایت با هم سازگاری ندارد، در اول روایت می‌گوید: «يجوز قتله لمن سمعه و آخرش می‌گوید: «و علی الامام أن يقتله» که اولاً این اضطراب نیست، از یک طرف می‌گوید: «لمن سمعه» جایز است و از طرف دیگر اگر کسی را آوردند پیش امام و گفتند این مرتد شده امام وظیفه‌اش این است، کجا اضطراب دارد!

از کسانی که خوب روایات عمار را بررسی کرده مرحوم کلباسی در سماء المقال است. ایشان در آنجا روایات را آورده و این بحث مفصلی دارد، ولی عرض می‌کنم بسیاری از روایاتی که می‌گویند مضطرب است قابل جواب است و اضطرابش هم جایز نیست. لذا در مجموع همین تعبیری است که مثل صاحب جواهر و دیگران هم دارند که می‌گویند موثقه عمار ساباطی است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج41، ص: 602.
- [2] . الكافي 7- 257- 11؛ الفقيه 3- 149- 3546؛ التهذيب 10- 136- 541، والاستبصار 4- 253- 957؛ وسائل الشیعة؛ ج28، ص: 324، ح 34865- 3.
- [3] . «هذه- مع ضعفها ب (عمار)- ليس فيها التفصيل و تخصيص الحكم المذكور بالمرتد الفطري عندهم. و لم تشمل جميع أقسامه كالأولى و مشتملة على جواز قتله لكل من سمع و ذلك غير معلوم أنه المفتي به، بل المشهور أن قتله الى الامام كما يشعر به آخر هذه فأولها لا يلائم آخرها، و يحتمل النائب أيضا، فتأمل.» مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ج13، ص: 320.
- [4] . مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى، ج2، ص: 354.
- [5] . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج41، ص: 602.
- [6] . «فإن قوله (عليه السلام) «كل مسلم» ظاهر في المسلم بالأصالة، و هو الذي اختار الإسلام بعد بلوغه، و لا يشمل المسلم بالتبع، و إلا لكان اللازم أن يكون ارتداد الطفل موجبا لترتب الآثار المذكورة في الرواية و بالجملة: لا خفاء في أن المراد هو الارتداد بعد البلوغ، و عليه فالمراد بالمسلم أيضا هو المسلم بعده.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحدود؛ ص: 689.
- [7] . «و من جميع ما ذكرناه ظهر أن عمار ثقة فطحي، لكنه في حكم الإمامي، بل في شرح الوافي للسيد صاحب مفتاح الكرامة: و يحتمل قويا ان يكون إماميا.» خاتمة المستدرك؛ ج5، ص: 22.
- [8] . «عمار بن موسى الساباطي أبو الفضل مولى و أخواه قيس و صباح روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و كانوا ثقات في الرواية.» رجال النجاشي، باب العين، ص290، شماره 779.
- [9] . «فِيهَا عَمَّارُ بْنُ مُوسَى السَّابَّاطِيُّ وَ هُوَ وَاحِدٌ قَدْ ضَعَّفَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ النَّقْلِ وَ ذَكَرُوا أَنَّ مَا يَنْفَرِدُ بِنَقْلِهِ لَا يُعْمَلُ بِهِ لِأَنَّهُ كَانَ فَطَحِيًّا غَيْرَ أَنَّا لَا نَطْعُنُ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الطَّرِيقَةِ لِأَنَّهُ وَ إِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ ثِقَةٌ فِي النَّقْلِ لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ فِيهِ.» تهذيب الأحكام؛ ج7، ص: 101؛ الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج3، ص: 95.
- [10] . «عَمَّارُ السَّابَّاطِيُّ وَ هُوَ ضَعِيفٌ فَاسِدُ الْمَذْهَبِ لَا يُعْمَلُ عَلَى مَا يَخْتَصُّ بِرَوَايَتِهِ.» الاستبصار فيما اختلف من الأخبار؛ ج1، ص: 372.
- [11] . «عمار بن موسى الساباطي و كان فطحيا. له كتاب كبير جيد معتمد. رويناه بالإسناد الأول عن سعد و الحميري عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد المدائني عن مصدق بن صدقة عن عمار.» فهرست الطوسي، ص 335، شماره 527.
- [12] . جوابات أهل الموصل في العدد و الرؤية، ص: 25.
- [13] . السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج1، ص: 267.
- [14] . الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج4، ص: 126.
- [15] . الوافي، ج6، ص: 237.
- [16] . الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج2، ص: 384.